

فصل ۴۷

روز پس از برگزاری انتخابات، برای شرکت در مراسم ویژه ساوت لاون، همراه با کارکنان دفتر، اعضای هیأت دولت، سایر مسئولان، همکاران مبارزاتی و مقامات رسمی حزب دموکرات، به کاخ سفید بازگشتم. در اظهارات خود گفتم:

- شب قبل، زمانی که در انتظار دریافت نتایج انتخابات بودم، با مردمی که با من در آرکانزاس در دوره فرمانداری و دادستانی همکاری داشتند، اتحادی دوباره برقرار کردم.

مطالبی به آنان گفتم که می‌خواهم به شما هم بگویم. همیشه آدمی سختکوش و به نوعی جسور بوده‌ام. همواره افکارم را روی کارهایی که به من محول می‌شوند، متمرکز کرده‌ام. می‌دانم که گاهی حتی از همکارانم سپاسگزاری نیز نکرده‌ام و همیشه در مورد خودم نیز سختگیر بوده‌ام. گاهی تصور می‌کنم بیشتر از اندازه لازم، به همکارانم که در اینجا به من کمک می‌کنند، فشار آورده‌ام...

گروه همکاران ما، کارهای زیادی را در طول چهار سال، زیر فشارهای شدید اجتماعی، سیاسی و اقتصادی انجام داده بود. اشتباهات من و عواملی خواسته و ناخواسته موجب بروز چنین فشارهایی شده بود. فشار مطبوعات و تبلیغات منفی رسانه‌ها در دو سال نخست ریاست جمهوری، شکست در انتخابات کنگره در سال ۱۹۹۴، زیانهای مالی و آسیبهای

عاطفی ناشی از موضوع وایت واتر؛ رویدادهای اندوهبار زندگی شخصی؛ و فشارهای ناشی از درخواستهای مستمر و مداوم مردم و مسئولان برای ایجاد دگرگونی در کشور، از جمله این عوامل به حساب می‌آید. آنچه از دستم برمی‌آمد، انجام دادم تا خودم و همکارانم روحیه‌مان را حفظ کنیم و افکار خود را از تأثیرات حوادث پیش‌بینی نشده و رویدادهای ناگوار، دور نگه داریم.

باز هم آمریکاییها فرصت دیگری به ما داده بودند و من امیدوار بودم که در چهار سال آینده، فارغ از مشکلات پراضطراب و آشوبهای سالهای پیش، و با آزادی کامل به انجام امور مملکتی پردازیم.

از جمله‌ای که سراسقف واشینگتن، جوزف برناردین که من و هیلاری او را کاملاً می‌شناختیم و به اعمال و رفتارش ایمان داشتیم، گفته بود الهام گرفتم. برناردین به بیماری سختی دچار شده بود که از آن، جان سالم به در نبرد، ولی مدتی پیش از مرگ گفته بود:

"انسان فانی، فرصتی برای انجام دادن امور جانبی و مقابله با رویدادها ندارد... بنابراین اشتباه است که اوقات گرانبهایی را که خداوند به ما هدیه داده، صرف برخوردهای تند و ناشایست و تفرقه افکنانه کنیم..."

یک هفته پس از انتخابات، بسیاری از کسانی که در دولت نقشهایی حساس بر عهده داشتند، تمایل خود را برای کناره‌گیری در انتهای سال، اعلام کردند. از این میان، می‌توان به لئون پانه‌تا و وارن کریستوفر اشاره کرد. کریستوفر در واقع چهار سال در درون هواپیما زندگی کرده و لئون نیز همواره در حال مبارزه برای تصویب لایحه بودجه بود، نه همچون شب پیش از انتخابات که کاری جز ورق بازی کردن با من نداشت. هر دو آنها می‌خواستند به زادگاهشان، کالیفرنیا بروند و به زندگی عادی ادامه دهند. آنها به خوبی به من و ملت خود خدمت کرده بودند و فقدان آنها را کاملاً احساس می‌کردم. روز هشتم نوامبر اعلام کردم که ارسکین باولز، از این پس به عنوان رییس کارکنان کاخ سفید، انجام وظیفه خواهد کرد. کوچکترین فرزند او در آن هنگام به کالج می‌رفت و بنابراین ارسکین برای بازگشت به کار، وقت آزاد و فرصت کافی داشت، هرچند این بازگشت به بهای از دست دادن مزایای زیادی به دلیل ترک کار پرسود شد.

خدارا شکر، نانسی هنریش و بتی کاری تقاضای کناره‌گیری نکردند.

نانسی بسیاری از دوستان مرا در سراسر کشور می‌شناخت و می‌توانست به بسیاری از تلفن‌ها، بدون نیاز به مراجعه به من، پاسخ دهد. او در اداره، کمک بزرگی برایم به حساب می‌آمد. نانسی از میزان فعالیت دفتر ما به خوبی آگاهی داشت، می‌دانست هر روز در داخل یا خارج از کاخ سفید، چه کارهایی را باید انجام بدهم و از جزئیات مأموریت‌های من، باخبر بود. هر کاری از دستش برمی‌آمد، برای آسانتر شدن مسؤلیتهایی که بر عهده داشتم، انجام می‌داد. خلاصه، امور دفتر اووال را بسیار عالی زیر نظر داشت. یکی دیگر از همکاران من در دوره ریاست جمهوری، استفن گودین، کاخ سفید را ترک کرد، ولی خوشبختانه جانشین مناسبی برایش یافتم که کریس انگسکوف نام داشت. از روز نخست ورود من، در کاخ سفید بود و نخستین ملاقات ما، در سال ۱۹۷۴ در زمان نخستین مبارزات انتخاباتی برای ریاست جمهوری در شمال آرکانزاس، صورت گرفت. او به‌عنوان مشاور ریاست جمهوری، درست در اتاق مجاور دفتر اووال به کار می‌پرداخت و در نتیجه همواره در دسترس و در کنارم بود. از اینکه کسی را در کنار داشتم که از سالها پیش می‌شناختم و کارها را به خوبی انجام می‌داد، خوشحال بودم. همچنین از اینکه جانیس کی‌یرین، منشی کاخ سفید همکار ما بود، احساس خوشحالی می‌کردم. جانیس سردبیر روزنامه آرکانزاس استیت پرس، ویژه سیاهپوستان آرکانزاس بود که در کاخ سفید، مسؤلیت ضبط و نگهداری دقیق پرونده‌ها و گزارش‌های همه ملاقاتها و جلسات را بر عهده داشت. به راستی نمی‌دانم اگر آن گروه همکاران را در دفتر اووال نداشتم، چگونه می‌توانستم از عهده انجام امور برآیم.

یک هفته بعد، پس از اینکه اعلام کردم مأموریت نیروهای ما در بوسنی هجده ماه تمدید خواهد شد، همراه با هیلاری، به استرالیا، فیلیپین و تایلند رفتیم تا هم ملاقاتهایی را انجام دهیم و هم از تعطیلاتی که نیاز فراوانی به آن داشتیم، لذت ببریم. پیش از آن، سه روز زیبا را در هاوایی گذرانیدیم و سپس از آنجا به سیدنی استرالیا پرواز کردیم. پس از ملاقات با جان هاوارد نخست‌وزیر آن کشور، سخنانی در مجلس استرالیا در کانبرا ایراد کردم و در اقامت یک روزه در سیدنی، از بازی کردن با یکی از گلف‌بازان مشهور جهان به نام گرک نورمن لذت بردم. آنگاه به بندر

داگلاس رفتیم که در ساحل دریای کورال قرار داشت. از آنجا عازم جزیره باربر شدیم و از نزدیک شاهد پدیده‌های جوی تهدید کننده، از جمله آلودگی هوا، گرم شدن زمین، استفاده نامناسب از خاک و سوراخ شدن لایحه ازن، بودیم. پیش از عزیمت به آن جزیره، حمایت آمریکا را از طرح مبارزه با آلودگی که همه جزایر جهان را در برمی‌گرفت، اعلام کردم.

از استرالیا به فیلیپین پرواز کردیم تا در چهارمین کشور برگزارکننده اجلاس رهبران کشورهای آسیایی ساحل اقیانوس آرام حضور یابیم و در آن اجلاس شرکت کنیم. در آنجا مورد استقبال فیدل راموس، رئیس‌جمهور فیلیپین قرار گرفتیم. حاصل کار اجلاس، امضای موافقتنامه‌ای بود که روی آن کار کرده بودم و هدف آن از میان بردن تعرفه‌های گمرکی کالاهایی همچون رایانه‌ها، نیمه‌هادیها و فن‌آوریهای ارتباطاتی سال ۲۰۰۰ بود. این حرکت، موجب افزایش صادرات و ایجاد مشاغل پردرآمد برای آمریکا می‌شد.

از آنجا به تایلند رفتیم تا در مراسم پنجاهمین سالگرد جلوس پادشاه آن کشور بر تخت سلطنت و تاجگذاری رهبر یکی از قدیمی‌ترین کشورهای متحد آمریکا در جنوب شرقی آسیا شرکت کنیم. ایالات متحده، نخستین قرارداد خود را در زمینه‌های ارتباطات و تجارت، در سال ۱۸۸۳ با پادشاه سیام امضا کرده بود. بومیبول آدولیادی، پادشاه تایلند، نوازنده چیره‌دست پیانو و طرفدار سرسخت موسیقی جاز بود. به‌عنوان هدیه، عکسی از نوازندگان مشهور موسیقی جاز که توسط عکاس معروف هرمن لئونارد برداشته و در قطع بسیار بزرگ چاپ شده بود، به پادشاه تایلند تقدیم کردم.

برای شرکت در مراسم شکرگزاری سنتی و سالانه، به موقع به ایالات متحده بازگشتیم و به کمپ دیوید رفتیم. در آن سال، دو عضو جدید خانواده نیز همراه ما بودند: برادرزاده محبوب من تایلر فرزند راجر، و برادرزاده هیلاری، یعنی زاخاریا، فرزند تونی، مشاهده بازی آنها با یکدیگر، روحیه‌ای تازه به ما می‌بخشید.

در ماه دسامبر، مجبور به ترمیم کابینه شدم. بیل پری، جان داچ، میکی کانتور، باب رایش، هیزل اولیری، لارا تاینسن، و هنری سیزنروس، همگی رفته بودند. در کاخ سفید نیز افراد ارزشمندی را از دست داده

بیل کلینتون / ۹۱۷

بودیم. هرولد آیکس بر سر کار سابق خود یعنی وکالت و مشاوره بازگشته و معاون کارکنان کاخ سفید اوهلین لیبرمن نیز به وزارت کشور رفته بود تا سرپرستی صدای آمریکا را بر عهده بگیرد.

در اوایل ماه، گروه جدید مشاوران امنیت ملی را معرفی کردم: مادلین آلبرایت، به عنوان وزیر امور خارجه؛ بیل کوهن، سناتور سابق جمهوریخواه از ایالت مین، به عنوان وزیر دفاع؛ تونی لیک، به عنوان رییس سی آی ای؛ بیل ریچاردسون، به عنوان نماینده دائم آمریکا در سازمان ملل متحد؛ و سندی برگر، به عنوان مشاور امنیت ملی. آلبرایت در سازمان ملل متحد، کارهای برجسته‌ای انجام داده بود و به خوبی با چالشهایی که با آنها مواجه بودیم، آشنایی داشت، به ویژه در کشورهای بالکان و منطقه خاورمیانه. به عقیده من، شایستگی کافی برای دستیابی به عنوان نخستین زن دارای مقام وزارت امور خارجه را داشت. بیل ریچاردسون با تلاشهایی که در بحرانهای کره شمالی و عراق انجام داد، ثابت کرد که سیاستمداری ماهر و کارآمد است و من از اینکه او نخستین آمریکایی اسپانیایی تبار به حساب می‌آید که به سازمان ملل اعزام می‌شد، خوشحال بودم.

بیل کوهن، سیاستمداری برجسته و یکی از متفکران شایسته امور دفاعی در چند سال گذشته بود. او در تنظیم پیمان نامه استارت یک و نیز تصویب پیشنهاد تحکیم ساختار فرماندهی نظامی در دهه ۱۹۸۰، نقش عمده‌ای بر عهده داشت. در واقع نیاز به حضور سیاستمداری جمهوریخواه همچون کوهن در هیأت دولت داشتم و او موفق شد جانشین شایسته‌ای برای بیل پری باشد. هنگامی که به او قول دادم هرگز تصمیمات دفاعی را سیاسی نخواهم کرد، همکاری با مرا پذیرفت.

هرگز دلم نمی‌خواست جان داچ را در سیا از دست بدهم. او هم به عنوان معاون وزیر دفاع و هم جانشین جیم وولسی در سیا، کار خود را به خوبی انجام می‌داد. تونی لیک به دلیل همکاری در گروه مشاوران امنیت ملی، با نقاط قوت و ضعف ما در امور امنیتی، آشنایی کامل داشت و به ویژه در آن زمان که پدیده تروریسم ظهور کرده بود، می‌دانست که مسؤلیت سنگینی بر عهده دارد.

تصور نمی‌کردم کسی غیر از سندی برگر بتواند به عنوان مشاور امنیت

ملی خدمت کند. بیش از بیست سال، با هم دوست بودیم و او به راحتی خبرهای بد برایم می آورد و در جلسات با من مخالفت می کرد. در دوره نخست ریاست جمهوری، به گونه ای فوق العاده کار کرد. نیروی تحلیل و تفسیر او در مورد همه امور، به راستی شگفت انگیز بود. تا حل کامل همه مشکلات، به فعالیت ادامه می داد و نکاتی را در آنها می دید که دیگران توجه نمی کردند. هرگز احساس خستگی نمی کرد. به خوبی از نقاط قوت و ضعف من باخبر بود. و می دانست چگونه از این نقاط قوت و ضعف استفاده کند. حتی در مورد تصمیمات مهمی که اتخاذ می کرد، هرگز دچار غرور نشد و تواناییهای خود را به رخ دیگران نکشید.

جورج استفانو پولوس نیز رفته بود. از مدتها پیش از انتخابات، اطلاع داده بود که خسته شده است و قصد کناره گیری دارد. تا پیش از خواندن خاطرات روزانه از، هرگز تصور نمی کردم کار در کنار من، چه مشکلاتی برایش ایجاد کرده و در این چهار سال، چقدر به او سخت گذشته است. جورج به کار آموزش و تلویزیون بازگشت و من امیدوار بودم در آنجا خوشحال و راضی باشد.

در مدت دو هفته، سایر پستهای خالی را در هیأت دولت پر کردم. از بیل دیلی از شیکاگو خواستم به جای میکی کاتور، مسئولیت وزارت بازرگانی را بر عهده بگیرد. میکی نیز اطلاع داده بود که می خواهد زندگی عادی از سر گیرد. دیلی مردی با استعداد بود که در مبارزات مربوط به نفت، با ما همکاری داشت. چارلین بارشفسکی، سرپرستی امور روابط تجاری را در هشت ماهی که میکی کاتور به وزارت بازرگانی رفته بود، بر عهده داشت. این خانم، کارهای خود را فوق العاده خوب انجام داده و زمان پاداش دادن به او فرارسیده بود.

همچنین الکسیس هرمن را به جانشینی باب رایش در وزارت کار؛ معاون وزیر HVD، آندرو کومورا به جانشینی هنری سیزنروس؛ فدریکو پنیا را به جانشینی هیزل اولیری در وزارت نیرو؛ رادنی اسلاتر، مدیر امور بزرگراه ها را به جانشینی پنیا به عنوان وزیر راه و ترابری؛ ایدا آلوارز را به ریاست سازمان مشاغل کوچک؛ جین اسپرلرینک را به ریاست شورای اقتصاد ملی و به جانشینی لارا تاپسن؛ دکتر جانیت یلن را که استاد لری سامرز در هاروارد بود، به ریاست گروه مشاوران اقتصادی؛ بروس رید را

به سمت مشاور سیاست داخلی و به جانشینی کارول راسکو که به بخش آموزش منتقل شده بود؛ و سیلویا ماتیوز، زنی برجسته و جوان را که با باب رایین همکاری می‌کرد، به‌عنوان جانشین هرولد ایکس به‌عنوان معاون کارکنان کاخ سفید، انتخاب کردم.

باب رایین در وزارت کار و به‌عنوان عضو گروه اقتصادی، کار خود را به خوبی انجام می‌داد، ولی مشکلی برایش پیش آمده بود. او با برنامه‌های اقتصادی و لایحه بودجه من، موافق نبود و اعتقاد داشت تاکید بیش از اندازه‌ای بر کاهش کسری بودجه دارم و به اموری همچون آموزش و فناوریهای جدید، اهمیت کمتری می‌دهم. باب همچنین می‌خواست نزد همسرش کلیو و پسرانش در ماساچوست بازگردد.

از دست دادن هنری سیزنروس، موجب شگفتی من شد. سابقه دوستی ما، به پیش از مبارزات انتخاباتی دوره نخست ریاست جمهوری می‌رسید و او در HUD، وظایف خود را به گونه‌ای برجسته، انجام داده بود. در مدتی پیش از یک سال، هنری به مناسبت مصاحبه‌ای که در مورد اف‌بی‌آی انجام داده بود، در معرض انتقادات زیادی قرار داشت. قانون انجام چنین مصاحبه‌ای را ممنوع کرده است. سناتور آل داماتو که کمیته او تأییدیه سیزنروی را طلب می‌کرد، نامه‌ای نوشته و تاکید کرده بود که سخنان هنری، تأثیری بر آرای او و سایر سناتورها در کمیته نخواهد گذاشت.

متأسفانه جانث رینو، پرونده سیزنروس را به دادگاه ارائه داد و دادگاه نیز پی‌گیری پرونده را به یک بازرس ویژه جمهوریخواه سپرد. دیوید بارت، که هرچند سابقه بدی نداشت، ولی عزم خود را جزم کرده بود تا تلافی رسواییهای دولت ریگان را درآورد. کسی هنری را محکوم به عدم کارآیی در مسؤولیتی که برعهده داشت، نمی‌کرد، ولی همین موضوع موجب شد که پای او نیز به دنیای وایت وایتر کشانده شود. هنری وضع مالی مساعدی نداشت و دو فرزندش نیز در کالج تحصیل می‌کردند. مجبور بود به‌منظور تأمین مخارج خانواده و استخدام وکلایش، پول تهیه کند، بنابراین چاره‌ای جز رفتن نداشت. از او سپاسگزار بودم که تا آخر سال ماند و به کار ادامه داد.

علیرغم تغییرات زیادی که در هیأت دولت دادم، امیدوارم بودم

همچنان روحیه همکاری و مشارکت گروهی را حفظ کنم.

پیشرفتهای قابل توجهی در سیاست خارجی در ماه دسامبر حاصل شد. روز سیزدهم این ماه، شورای امنیت سازمان ملل متحد با حمایت مقتدرانه ایالات متحده آمریکا، دبیرکل تازه‌ای به نام کوفی عنان از کشور غنا انتخاب کرد. عنان نخستین فرد از اهالی مناطق نیمه‌صحرائی آفریقا به حساب می‌آمد که به چنین مقامی دست یافت. او به‌عنوان دستیار دبیرکل سازمان ملل در فرضیه صلح جهانی در چهار سال گذشته، از همه تلاشهای ما در بوسنی و هایتی حمایت کرده بود. مادلین آلبرایت او را رهبری استثنایی توصیف می‌کرد و حمایت مرا می‌خواست. همین درخواست را وارن کریستوفر، تونی لیک، و دیک هالبروک نیز داشتند. کوفی عنان فردی برجسته بود و ظاهری آرام، ولی آمرانه داشت. بیشتر زندگی حرفه‌ای خود را صرف خدمت به سازمان ملل متحد کرده بود و در نتیجه از مشکلات و کاستیهای آن آگاهی داشت. بنابراین به قصد کارآمد کردن سازمان، به میدان آمده بود. از زمان روی کار آمدن جمهوریخواهان، میزان بدهیهای ما به سازمان ملل به ۱/۵ میلیارد دلار می‌رسید و از سال ۱۹۹۵، کنگره از پرداخت بدهی سرباز زد و شرط تسویه حساب را، ایجاد اصلاحات در سازمان ملل ذکر کرد. تصور می‌کنم این کار، درست نبود و موجب تخریب ماهیت سازمان ملل و ایالات متحده می‌شد. از طرف دیگر، من هم به ایجاد اصلاحات، اعتقاد داشتم.

در خاورمیانه، نتانیاهو و عرفات، می‌کوشیدند اختلافات خود را برطرف کنند. نخست‌وزیر اسرائیل به غزه رفت تا سه ساعت در مراسم عید پاک سخنرانی کند. در اواخر سال، فرستاده ویژه من، دنیس راس، پیوسته میان محل اقامت این دو رهبر، در رفت و آمد بود، ولی موفقیتی به دست نیامد. سال ۱۹۹۷ را با این امید آغاز کردم که فرآیند صلح به نتیجه برسد.

در سال تازه، بی‌عدالتی سالهای گذشته را با اهدای مدال افتخار کنگره به سربازان آمریکایی آفریقایی‌تبار که در جنگ دوم جهانی حضور داشتند جبران کردم. در کمال شگفتی متوجه شدم که به هیچ‌یک از سربازان سیاهپوست حاضر در جنگ، مدال افتخار کنگره اعطا نشده است. انتخاب آن هفت نفر، با بررسی پرونده جنگ، صورت گرفت. شش نفر از

آنان، این مدال را پس از مرگ دریافت کردند، ولی نفر هفتم، ورتون بیرک هفتاد و هفت ساله، در کاخ سفید حضور یافت. او مردی آرام و روشنفکر بود و از خدمت خود در دوران جوانی و در حدود پنجاه سال پیش به عنوان سروان ارتش در ایتالیا، سخن گفت. به تنهایی سه مسلسل، یک پست نگهبانی و یک سنگر دشمن را منهدم کرده بود. زمانی که از او پرسیدند با توجه به خدماتی که برای کشورش انجام داده است، چه نظری در مورد تبعیض نژادی موجود دارد، پاسخ داد: "به آنچه دوست دارید، احترام بگذارید. با دیگران به گونه‌ای رفتار کنید که انتظار دارید با شما رفتار کنند، به مسؤلیت خود بیندیشید، الگو برداری کنید و به پیش بروید..."

به نظر من سخنانی آموزنده آمد.

یک روز پس از مراسم اهدای مدال افتخار کنگره، تانیا هو و عرفات با من تماس گرفتند تا اطلاع دهند که سرانجام به توافق دست یافته‌اند. دنیس راس هفته‌های متوالی برای برطرف کردن اختلافات کوشیده بود. ملک حسین و وارن کریستوفر نیز هر دو طرف مذاکره را در فشار گذاشتند تا به اجماع دست یابند. ورود حسنی مبارک هم به تسریع امور کمک کرد. در اواخر ماه رمضان، ساعت یک بامداد به قاهره زنگ زدم و با مبارک به گفتگو پرداختم. خاورمیانه این‌گونه است. باید همه دست به دست هم بدهند تا موفقیت حاصل شود.

سه روز پیش از آن، مدال آزادی را به باب دال دادم. او در جنگ دوم، هنگامی که برای نجات یکی از هم‌زمانش تلاش می‌کرد، به شدت مجروح شد. شاید در سیاست، با بعضی از نظرات دال مخالف بودم، ولی او را دوست داشتم، زیرا برخلاف سایر جمهوریخواهان، برای رسیدن به اهداف خود، شخصیت دیگران را تخریب نمی‌کرد.

به شدت از لایحه اصلاحات مالی در مبارزات انتخاباتی که مورد حمایت سناتور جان مک‌کین و سناتور راس فاین گلد بود، دفاع می‌کردم، ولی شک داشتم که بتوان آن را به تصویب رساند. همه رسانه‌ها از نفوذ پول در مبارزات انتخاباتی انتقاد می‌کردند و به این امر، اعتراض داشتند، ولی موافقان نفوذ پول معتقد بودند که این سرمایه، تنها برای تبلیغات رسانه‌ای خرج می‌شود. در واقع اکثریت مردم اعتقاد داشتند که رسانه‌ها،

بزرگترین مشتریان دلارهای مبارزاتی هستند.

در همان روزها، نیوت جینگریچ سخنگوی مجلس از سوی تعدادی از نمایندگان به انجام اعمال غیرقانونی در کمیسیون مالیاتی مجلس و دادن گزارشهای دروغ متهم شد. کمیسیون حقوقی مجلس بر این باور بود که جینگریچ و همکارانش در کمیسیون، قوانین مالیاتی را نقض کرده‌اند و به وظایف خود به خوبی عمل نکرده‌اند.

در اواخر دهه ۱۹۸۰، جینگریچ رهبری گروهی را بر عهده گرفت که قصد برکناری جیم رایت، سخنگوی آن زمان مجلس را داشتند. آنها نسخه‌هایی از کتابی را انتشار دادند که جیم رایت در آن، سخنانی در محافل خصوصی ابزار داشته بود. البته در این مورد، می‌توانستم از دیوان عالی کشور بخواهم در این کار دخالت کند، ولی در پاسخ به پرسش خبرنگاران گفتم که کنگره باید تصمیم بگیرد و ما: "بهتر است به وظایف خود در برابر مردم عمل کنیم و به کارهای خودمان برسیم..."

مدتی پیش، به منظور آمادگی برای گذراندن دومین دوره ریاست جمهوری و ایجاد اتحاد میان مردم، در حدود هشتاد نفر از کارکنان کاخ سفید و اعضای دولت را در بلر هاوس گرد آوردم و یک روز کامل با آنها به مذاکره پرداختم. تمرکز ما بر دو مورد بود: ماهیت آنچه در چهار سال نخست انجام داده بودیم؛ و آنچه قرار بود در چهار سال دوم انجام دهیم. بر این باور بودم که در مورد نخست، به شش هدف مهم دست یافته‌ایم: ۱- با پیروی از سیاستهای ویژه، رشد اقتصادی را افزایش دادیم. ۲- با در نظر گرفتن نحوه نظارت دولت، به مردم ابزار و فرصت لازم دادیم تا زندگی خود را بسازند. ۳- با تاکید بر آنچه در قانون اساسی آمده بود، آزادی، تساوی حقوق، رفع تبعیض در نژاد، مذهب، جنس و سیاست را برای مردم آمریکا به ارمغان آوردیم. ۴- زمینه‌های دستیابی به رفاه اجتماعی و کاستن از میزان جرم و جنایت را ایجاد کرده بودیم. ۵- خانواده را به عنوان پایه و ستون اجتماع معرفی کرده بودیم و تأمین این نهاد مهم از نظر مالی و بهداشتی و پیشگیری از انهدام آن با ایجاد اصلاحات در رفتارهای اجتماعی، آموزش و خدمات درمانی را اجرا کرده بودیم. ۶- رهبری آمریکا بر جهان پس از پایان جنگ سرد و استفاده از تواناییهای این کشور، برای ایجاد صلح و دموکراسی را مورد تاکید قرار داده بودیم.

این شش اصل، موفقیت‌های بزرگی بود که می‌توانستیم با تکیه بر آن، به قرن بیست و یکم گام بگذاریم. به دلیل تسلط جمهوریخواهان بر کنگره و موانع بسیاری که در راه تصویب لوایح ارائه شده وجود داشت، نمی‌دانستیم در چهار سال آینده، به چه اهدافی دست خواهیم یافت.

روز چهارم فوریه و در مراسم ویژه اتحاد، نخست از کنگره خواستم طرحهایی را در نظر بگیرد که هنوز ناتمام مانده‌اند و اهمیت زیادی دارند. تراز بودجه، اصلاحات مالی در مبارزات انتخاباتی، پیگیری روند اصلاحات رفاهی از طریق آموزش، ایجاد شغل، پرداخت دستمزد مناسب و خدمات درمانی برای همه مردم، همچنین از این نهاد درخواست کردم به لوایحی همچون امور بهداشتی و رفاهی معلولان و نظم بخشیدن به قانون مهاجرت - که جمهوریخواهان بودجه‌های مربوط به آنها را حذف کرده بودند تا از میزان دریافت مالیات از ثروتمندان بکاهند - رسیدگی کند.

با نگاه به آینده از کنگره خواستم در امور ویژه، همراه و پشتیبان من باشد. از جمله اینکه: "همه مردم در هشت سالگی باید سواد خواندن داشته باشند؛ در دوازده سالگی باید بتوانند به اینترنت پیوندند؛ در هجده سالگی باید به کالج بروند؛ و در بزرگسالی و تا آخر عمر، از فرصت‌های یادگیری و آموزش، برخوردار باشند..." برای دستیابی به این اهداف، ده پیشنهاد دادم که می‌توان از میان آنها به ایجاد استانداردهای ملی و آزمایشهایی برای اندازه‌گیری میزان پیشرفت؛ ارائه گواهی به ۱۰۰۰۰۰ معلم برتر توسط کمیته ملی استانداردهای آموزشی حرفه‌ای که در آن سال، تنها ۵۰۰ معلم، موفق به دریافت چنین مدرکی شده بودند؛ حق انتخاب مدارس دولتی در همه ایالات؛ تخصیص بودجه چند میلیارد دلاری برای ارائه و اصلاح برنامه‌های مدارس و ساخت مدرسه؛ تخصیص بورسیه‌هایی برای سالهای تحصیلی پس از دبیرستان؛ و آموزش و تربیت کارگران متخصص که قرار بود این برنامه از سال ۲۰۰۰ در اینترنت لحاظ شود.

به کنگره و مردم آمریکا گفتم که رهبری آمریکا در جهان پس از جنگ سرد، از برنامه‌های مورد حمایت هر دو حزب است و در عین حال از رهبران هر دو حزب درخواست کردم از روشهای مشترک برای رسیدن به

این هدف استفاده کنند. همچنین به کنگره اطلاع دادم برای عمل به قولهایی که در طول مبارزات انتخاباتی به مردم داده‌ام، به کمک آنها نیاز دارم.

در زمینه سیاست خارجی، خواستار حمایت نمایندگان کنگره شدم تا بتوانم به برنامه‌هایی همچون گسترش ناتو؛ موافقتنامه هسته‌ای با کره شمالی؛ افزایش حضور نظامی در بوسنی؛ گسترش روابط با چین؛ امور مربوط به تجارت جهانی؛ بازسازی و نوسازی سلاحهای نظامی؛ و یافتن راهکارهای تازه برای چالشهای امنیتی؛ و قرارداد منع استفاده از سلاحهای شیمیایی، پردازم.

در آن سخنرانی، نمایندگان جمهوریخواه را همانند نمایندگان دموکرات مورد خطاب قرار دادم و تاکید کردم که به هریک از آرای آنان درباره لوایح ارائه شده، به ویژه برای تراز بودجه، اهمیت می‌دهم. سپس آیه‌ای از انجیل برایشان خواندم که مفهوم آن، تلاش برای عبور از گذرگاه‌های پرخطر به منظور دستیابی به اهداف بود.

آخرین نکته‌ای که در سخنرانی ذکر کردم، درباره نقش رسانه‌ها در اطلاع‌رسانی دقیق به مردم و پرهیز از پرونده‌سازی و پرداختن به مسائل گذشته بود: "کودکی که امروز به دنیا می‌آید، تقریباً چیزی در مورد قرن بیستم نمی‌داند و نمی‌خواهد بداند. آنچه او نیاز دارد، داشتن اطلاعاتی درباره قرن بیست و یکم است..." "آنگاه تاکید کردم که تنها هزار روز به آغاز قرن جدید مانده است: "هزار روز برای ساختن پلی به منظور رسیدن به سرزمین امیدهای تازه..."

در همه مدت سخنرانی، دوربینهای تلویزیون، حاضران در مراسم را نشان می‌دادند، ولی احساس می‌کردم زیاد هم بداقبال نیستم، زیرا با نشان دادن تصویر کوچکی از من در حال سخنرانی، کاملاً مرا از صفحه تلویزیون حذف نکرده بودند! در عین حال، پاسخ عمومی به سخنان من، تا حدودی مثبت بود.

دو روز بعد، لایحه بودجه را به کنگره تقدیم کردم. این لایحه در صورت تصویب، می‌توانست بودجه آمریکا را در مدت پنج سال، به مرحله تراز برساند. در بندهای مختلف آن، افزایش ۲۰ درصدی در هزینه‌های آموزش و کمکهای دولتی به دانش‌آموزان و دانشجویان؛

صرفه‌جویی در هزینه‌های زائد صدها نهاد و برنامه؛ کاهش مالیات طبقه متوسط؛ تخصیص اعتبار برای برنامه‌های بهداشتی که در ده سال گذشته به حالت تعلیق درآمده بود؛ بیمه خدمات درمانی برای کودکان بیمه‌نشده؛ و موارد دیگر، در نظر گرفته شده بود.

برخلاف دو سال گذشته که از نمایندگان جمهوریخواه می‌خواستیم پیش از سخنان من، نظرات خود را درباره لایحه بودجه ابراز کنند، این بار، به‌عنوان نخستین سخنران به جایگاه ویژه رفتم. تصور می‌کنم در آن شرایط، کاری بسیار عاقلانه و درست انجام دادم.

دو هفته بعد، در مجلس سنا، تصویب تراز بودجه با مشکل مواجه شد و سناتور باب توریچلی از نیوجرسی، به آن رأی مخالف داد. نیوجرسی، ایالتی کاملاً ضد مالیات به حساب می‌آمد و رأی توریچلی، به معنای حمایت از مردم آن ایالت بود. با این حال، امیدوار بودم در ماه‌های آینده، این لایحه به تصویب نهایی برسد.

در اواسط ماه، به پیروزی دیگری در زمینه اقتصاد دست یافتیم. مذاکرات تحت رهبری آمریکا در ژنو، به امضای قراردادی منجر شد که تجارت آزاد جهانی را در خدمات ارتباط از راه دور وارد می‌ساخت و ۹۰ درصد از بازارهای جهان را روی شرکتهای آمریکایی می‌گشود. ال گور و چارلین بارشفسکی، پیش‌نویس این قرارداد را تهیه کرده بودند. کار آنها بیشتر از این جهت ارزش داشت که با هزینه‌های بسیار کم، مشاغل و خدمات جدیدی را برای آمریکاییها ایجاد می‌کرد و فناوریهای جدید آمریکا را به همه نقاط جهان می‌فرستاد.

در آن زمان، من با شهردار تام مینو در بوستون در حال مذاکره بودم. جنایت، خشونت و مواد مخدر موضوع بحث ما بود که هرچند آمار نشان می‌داد از میزان آنها به شدت کاسته شده، ولی همچنان در میان افراد زیر هجده سال، رواج داشت. البته در بوستون، هیچ گزارشی مبنی بر قتل کودکان بر اثر تیراندازی یا خشونت در هجده ماه گذشته، به چشم نمی‌خورد و این امر، برای ایالتی با آن وسعت، قابل ملاحظه بود. با این حال، پیشنهاد کردم از تبلیغات رسانه‌ای و به‌ویژه رادیو و تلویزیون برای جلوگیری از ورود کودکان به این اعمال، استفاده شود. بوستون در ارائه چنین آموزشهایی، همراه با ایجاد برنامه‌های ویژه پس از

فارغ التحصیلی از دبیرستان برای جوانان، بسیار موفق عمل کرده بود. در ماه فوریه، رویداد جالبی در مورد دنیای وایت واتر شکل گرفت. روز هفدهم این ماه، کنت استار اعلام کرد که در اول ماه اوت از شغل خود استعفا خواهد داد تا به عنوان رییس دانشکده حقوق دانشگاه پردین در جنوب کالیفرنیا، به خدمت پردازد. به نظر می‌آمد به این نتیجه رسیده است که وایت واتر دیگر جذاییتی برایش ندارد. پس از اعلام این تصمیم، مورد انتقاد کسانی قرار گرفت که نمی‌خواستند پیش از به نتیجه رسیدن موضوع خلع مقام من، پرونده وایت واتر را به دیگری بسپارند. البته تا همان زمان نیز استار آنچه از دستش برمی‌آمد، برای جلب رضایت آنان انجام داده و شخصیت من و هیلاری را تخریب کرده بود. به هر حال فشار جناح راست حزب جمهوریخواه و رسانه‌های طرفدار آنها به اندازه‌ای زیاد بود که سرانجام استار چند روز پیش از پایان استعفا، اعلام کرد از تصمیمی که گرفته، پشیمان شده و در سمت خود، باقی خواهد ماند. نمی‌دانستم باید به این رویداد، بخندم یا بگریم.

رسانه‌ها، همچنان در مورد ضرورت اصلاحات مالی در مبارزات انتخاباتی، هشدار می‌دادند. آنها همچنین مدعی بودند که من از افرادی که در سال ۱۹۹۲ در مبارزات انتخاباتی به حزب دموکرات کمک کرده‌اند، دعوت کرده‌ام که یک شب را در کاخ سفید بگذرانند و مهمان رییس‌جمهور باشند و با این دعوت، همه هزینه غذاها و نوشیدنیهای آنان را پرداخته‌ام. در واقع اگر می‌خواستم چنین مهمانی پرهزینه‌ای برگزار کنم، جزو حقوق ریاست جمهوری بود و در ضمن از کاخ سفید استفاده نمی‌کردم. آنچه در آن شب روی داد، مذاکره به منظور افزایش درآمد برای حزب دموکرات بود.

آن ماه با نکته‌ای خوشحال‌کننده به پایان رسید. من و هیلاری، می‌خواستیم جلسی و یازده نفر از دوستانش را به منظور برگزاری مراسم تولد یازده سالگی او، به رستوران باشگاه بمبی در واشینگتن ببریم و پس از آن به نیویورک برویم. در همان شب، هیلاری به دلیل بازگویی داستان "یک دهکده مورد نیاز است" در رادیو، برنده جایزه گرامی شد. هیلاری صدای خوبی داشت و آن کتاب نیز پر از داستانهای زیبایی بود که او آنها را دوست داشت و برای دیگران نقل می‌کرد.

در اواسط ماه فوریه، نخست‌وزیر نتانیا‌هو به دیدن من آمد تا گزارشی در مورد پیشرفت روند مذاکرات صلح ارائه دهد. یاسر عرفات نیز در ماه مارس به واشینگتن آمد. انتخابات نخست‌وزیری، با رأی مستقیم مردم برگزار شده بود و نتانیا‌هو یک دوره چهار ساله دیگر، فرصت داشت، ولی برای جلب حمایت نمایندگان مجلس اسرائیل، لازم بود با احزاب دیگر ائتلاف کند. اگر او مؤتلفان جناح راست را از دست می‌داد، می‌توانست با شیمون پرز و حزب کارگر، یک ائتلاف ملی ایجاد کند، ولی به این کار تمایل نداشت. در واقع نتانیا‌هو با همان مشکلاتی مواجه بود که اسحاق رابین نیز با آن دست و پنجه نرم می‌کرد. او به‌ویژه در مورد اجازه دادن به فلسطینی‌ها برای عبور از گذرگاه امن غزه و کار در شهرهای اسرائیل، با انتقادات بسیاری مواجه بود، ولی بهترین گزینه را همین می‌دانست که در مقابل، از سازمان آزادیبخش فلسطین (PLO) بخواهد از حملات تروریستی جلوگیری کند.

معتقد بودم که ناتانیا‌هو تمایل دارد اقدامات مثبت بسیاری انجام دهد و می‌ترسیدم در صورتی که موفق نشود، یاسر عرفات هرگز نتواند از بروز خشونت‌ها ممانعت به‌عمل بیاورد. در عین حال، اگر در روند مذاکرات اختلالی پیش می‌آمد، اسرائیل مجبور می‌شد به تلافی اقدامات تروریستی، به حملات نظامی بپردازد و در نتیجه همچون سالهای گذشته، متهم به نادیده گرفتن و تخلف از قطعنامه‌های سازمان ملل متحد می‌شد. در این مورد من متعهد به اجرای قرارداد صلح بودم، زیرا اسرائیلیا به آمریکا اعتماد کرده و برای حفظ امنیت کشورشان، به سراغ اتحادیه اروپا یا روسیه نرفته بودند.

در هنگام ملاقات با عرفات به بررسی اقدامات آینده پرداختم. تعجبی نداشت که او به رویدادها، نگاهی متفاوت با نتانیا‌هو داشته باشد. عرفات معتقد بود که مسؤول جلوگیری از خشونت‌هاست، به شرطی که نخست اسرائیل تعهدات خود را انجام دهد و به مفاد قرارداد احترام بگذارد. از آن روز به بعد ملاقاتهایی مستمر و مفید با هر دو رهبر داشتم و کوشیدم از فسخ آن قرارداد مهم، جلوگیری کنم.

شب یازدهم ماه مارس به کارولینای شمالی رفتم تا با گرک نورمن و همسرش لارا ملاقات کنم. شب خوبی بود، ولی پس از اینکه برای

خداحافظی برخاستم و قصد پایین رفتن از پله‌ها را داشتم، آخرین پله را ندیدم و به زمین افتادم. صدای برخورد من با زمین به اندازه‌ای بلند بود که نور من که چند متر جلوتر از من بود، آن را شنید، بازگشت تا به من که روی زمین غلتیده و به شدت آسیب دیده بودم، کمک کند.

یک آمبولانس مرا پس از چهل دقیقه راندن، به بیمارستان سنت مری برد و گروه پزشکان بخش اضطراری مرا در حالی که درد می‌کشیدم، تا صبح در آنجا نگه داشتند. آزمایشهای گوناگون و از جمله MRI نشان داد که پایم به شدت آسیب دیده است. با هواپیما به واشینگتن بازگشتم. هیلاری در فرودگاه نظامی به استقبال آمد و مرا با صندلی چرخدار مشاهده کرد. قرار بود به آفریقا برود، ولی برای بردن من به بیمارستان نیروی دریایی، مجبور شد سفر خود را به تعویق بیندازد.

سیزده ساعت پس از آسیب دیدگی، یک گروه از پزشکان متخصص به سرپرستی دکتر دیوید ادکینسون مرا مورد عمل جراحی قرار دادند. آنچه را انجام می‌دادند، از طریق صفحه نمایشگری بزرگ می‌دیدم و در حین عمل آنها با من حرف می‌زدند. پس از عمل، در کنار هیلاری و چلسی، یک روز درد کشیدم و بعد از آن بهبودی حاصل شد.

ناراحتی من این بود که تا شش ماه بعد، نمی‌توانستم به بازی گلف بپردازم. اوایل حتی پوشیدن لباس برایم دشوار بود، ولی خیلی زود یاد گرفتم این کار را به تنهایی انجام بدهم. پزشکان کاخ سفید، به رهبری دکتر کانی ماریانو، در همه مدت بیست و چهار ساعت شبانه‌روز، در دسترس بودند و برای درمان من می‌کوشیدند. زمانی که مجبور به گذراندن دوره درمان و آمادگی جسمانی بودم، پانزده پاوند لاغر شدم.

یک هفته پس از بازگشت به خانه، موفق شدم در هلسنکی فنلاند، با بوریس یلتسین ملاقات کنم و پس از آن نیز کارهای بسیاری را انجام دادم. روز هفدهم، تونی لیک به دیدار من آمد و خواست از انتخاب او به عنوان رئیس گروه امنیتی خودداری کنم. سناتور ریچارد شلبي، به دلیل اینکه کاخ سفید در سال ۱۹۹۴، او را از ملی کردن تحریم نظامی بوسنی باخبر نکرده بودیم، از تأیید تونی لیک خودداری کرده بود. از نظر قانونی، وظیفه‌ای نداشتم این امر را به او اطلاع بدهم. می‌دانستم تمایل زیادی در هر دو حزب برای لغو تحریم وجود دارد. به هر حال با اینکه روابط خوبی

با شلبی داشتم، با کار او در مورد عدم تأیید تونی لیک، موافق نبودم. بنابراین، دو روز بعد، جورج تنت را برای این مقام در نظر گرفتم. او مدیری فعال در سیا بود و به‌عنوان معاون جان داج و پیش از آن نیز در بخش امنیت سنا، فعالیت‌های برجسته‌ای داشت. او به‌سرعت مورد تأیید قرار گرفت، ولی من همواره تأسف می‌خوردم که تونی لیک با توجه به خدمات سی‌ساله در ایجاد امنیت برای آمریکا و همکاری موثر با من در دوره نخست ریاست جمهوری، به این سمت منصوب نشد.

پزشکان با رفتن من به هلسینکی مخالف بودند، ولی تصور می‌کردم ماندن در خانه، مشکلی را برطرف نمی‌کند. یلتسین در انتخابات دوباره، پیروز شده بود و ما می‌خواستیم در مورد پیوستن لهستان، مجارستان و جمهوری چک به ناتو، تصمیم‌گیری کنیم.

پروازی طولانی و سخت بود. با استروب تالبوت و سایر مشاوران خود صحبت کردم که چگونه می‌توانیم یلتسین را از پیامدهای گسترش ناتو به شرق، حفظ کنیم و به این نتیجه رسیدیم که با انجام اقداماتی همچون افزودن روسیه به گروه ۷ و ایجاد گروه ۸ و یا پذیرفتن روسیه در سازمان تجارت جهانی، این امر میسر خواهد شد. در مهمانی شام آن شب به میزبانی مارتی آتیساری، رییس‌جمهور فنلاند، دریافتم که یلتسین از روحیه‌ای بالا برخوردار است. او لاغر شده و هنوز رنگ پریده بود ولی شوخ‌طبعی و اعتماد به نفس خود را از دست نداده بود.

روز بعد، اقدامات شروع شد و هنگامی که به یلتسین در مورد گسترش ناتو به شرق توضیح دادم، با نگرانی خواست این موضوع محرمانه بماند، زیرا تجاوز به حریم پیمان ورشو را خطرناک می‌دانست. به او پاسخ دادم که این امر نمی‌تواند محرمانه بماند، وگرنه اعتبار مشارکت در صلح، به‌خطر خواهد افتاد. در عین حال تأکید کردم که ناتو، علیرغم تمایل یا عدم تمایل آمریکا و روسیه، به کار ادامه خواهد داد، زیرا این نهاد، دیگر علیه روسیه اقدامی نخواهد کرد، بلکه برای مبارزه با تهدید صلح و امنیت در جهان، تلاش خواهد کرد.

یلتسین همچنان از واکنش داخلی روسیه به گسترش ناتو نگران بود. به او گفتم: "بوریس! انگار از این می‌ترسی که من به ناتو فرمان حمله به روسیه را صادر کنم! آن هم از پایگاه‌های لهستان!..."

پاسخ داد: "نه، نمی ترسم. ولی بسیاری از سالخورده‌گانی که در بخش غربی روسیه زندگی می‌کنند و گوش به سخنان ژيوگانف دارند، می ترسند..."

او یادآوری کرد که روسیه، برخلاف ایالات متحده، دوبار توسط ناپلئون و هیتلر مورد حمله قرار گرفته است و خون کشته‌شدگان آن دو رویداد، هنوز هم از نظر روانی، زندگی مردم روسیه را رنگ می‌زند. به یلتسین گفتم که اگر با گسترش ناتو و همکاری ناتو با روسیه موافقت کند، از تحویل موشک و سایر تجهیزات نظامی به کشورهای که پس از فروپاشی به عضویت ناتو درمی‌آیند، پرهیز خواهیم کرد و روسیه را به عضویت گروه ۷ و سازمان تجارت جهانی خواهیم پذیرفت. با این ترفند، یلتسین موافقت کرد.

ریس جمهور روسیه با دو مشکل عمده در موضوع کنترل سلاحها مواجه بود: عدم تمایل مجلس روسیه (دوما) به اجرای قرارداد استارت دو که منجر به کاهش دوسوم سلاحهای هر دو کشور از دوران جنگ سرد می‌شد؛ و افزایش مخالفت محافل روسی با ایجاد سیستم دفاعی موشکی تازه آمریکا. زمانی که اقتصاد روسیه فروپاشید و بودجه نظامی کاهش یافت، همه مردم قرارداد استارت دو را عامل آن می‌دانستند، زیرا دو کشور را ملزم به کاهش تسلیحات می‌کرد. با این حال هنوز موضوع قرارداد استارت سه در پیش بود که در آن تأکید می‌شد هر دو کشور، کلاهکهای هسته‌ای خود را به ۲۰۰۰ تا ۲۵۰۰ فروند برسانند و ۸۰ درصد از میزان سلاحهای موجود در دوران جنگ سرد، بکاهند.

به هر حال، اجلاس هلسینکی به گونه‌ای غیرقابل انتظار، موفقیت‌آمیز بود و خوشبختانه یلتسین پذیرفت که دوما را قانع کند به قراردادهای آینده، رأی موافق بدهد. آن اجلاس، زمینه‌ای برای پیشرفت در مذاکرات ناتو در مادرید شد که راهی به سوی اتحاد اروپا، می‌گشود.

پس از بازگشت به وطن، با واکنشهای مناسبی مواجه شدم، هرچند هنری کسینجر و چند جمهوریخواه دیگر مرا به دلیل عدم تأکید بر از میان بردن همه سلاحهای اتمی و نزدیکتر نکردن نیروهای ناتو به خاک روسیه مورد انتقاد قرار دادند. یلتسین به سختی از سوی کمونیستهای سابق سرزنش شد، زیرا آنها معتقد بودند یلتسین بیش از اندازه به ریس جمهور

آمریکا میدان داده است. ژبوگائف هم می‌گفت: "بیل دوست یلتسین، با لگد او را به عقب انداخت!" البته یلتسین در انتخابات اخیر با لگد، ژبوگائف را به عقب انداخته بود، زیرا از او خواست برای فردای روسیه بجنگد، و نه دیروز آن کشور.

در آخرین روز آن ماه و پس از بازگشت هیلاری و چلسی از سفر آفریقا که برایشان هیجان زیادی داشت، وس کلارک را جانشین ژنرال جورج یولوان در پست فرمانده نیروهای آمریکا در اروپا و فرمانده نیروهای ناتو کردم. احساس می‌کردم کلارک بهترین گزینه برای پیشبرد اهداف ما در بوسنی است.

در ماه آوریل، با ملک حسین و نتانیا هو دیدار کردم و هر سه کوشیدیم از عدم اجرای قرارداد صلح، جلوگیری کنیم. در پی تصمیم اسرائیل برای ساختن خانه‌های بیشتر در سرزمینهای مجاور مناطق فلسطینی نشین، مکانهای مقدس و مناطق اشغالی، دور تازه‌ای از خشونت‌ها آغاز شده بود. اسرائیل قصد توسعه خانه‌سازی در حومه اورشلیم شرقی داشت. هر بار نتانیا هو گامی در جهت مثبت برمی‌داشت، احزاب مؤتلفه او را مجبور می‌ساختند حصار تازه‌ای میان اسرائیل و فلسطین ایجاد کند. در همان زمان یک سرباز اردنی به مرزهای اسرائیل رخنه کرده و هفت دانش‌آموز اسرائیلی را کشته بود. ملک حسین بلافاصله به اسرائیل رفت و از مردم آن کشور پوزش خواست. از سوی دیگر، عرفات معتقد بود تا زمانی که مذاکرات دو جانبه با نتانیا هو به نتیجه نرسد، اسرائیل حق ساختن واحدهای مسکونی در سرزمینهای اشغالی ندارد.

ملک حسین در دیدار با من، از نحوه کند پیشرفت در مذاکرات صلح، اظهار نگرانی می‌کرد و می‌گفت قرارداد صلح منعقدشده در زمان رابین، به دلیل فشارهای سیاسی بر نتانیا هو، قابل اجرا نیست. نتانیا هو نیز ضمن ابراز پابندی به قرارداد، چنین نظری داشت. ملک حسین معتقد بود هر کاری از ما برمی‌آید، باید انجام بدهیم. چند روز بعد که نتانیا هو به کاخ سفید آمد، به او اطلاع دادم که از همه اقداماتش حمایت خواهم کرد، ولی برای جلب رضایت عرفات، لازم است به بعضی از تعهدات خود - از جمله بازگشایی فرودگاه غزه، تحویل صبرا، و ایجاد گذرگاه امن بین غزه و مناطق فلسطینی نشین - عمل کند.

اغلب روزهای آن ماه را صرف گفتگو با نمایندگان سنا کردم تا آنها را وادار سازم لایحه عدم کاربرد سلاحهای شیمیایی را بپذیرند. اعضای کنگره را به کاخ سفید فرا خواندم؛ با جسی هلمز برای بردن لایحه کنترل تسلیحات و آژانس خلع سلاح و آژانس اطلاعاتی آمریکا به مجلس، موافقت کردم تا به جای آن، به لایحه عدم کاربرد سلاحهای شیمیایی (CWC) رأی بدهد؛ و در جلسه‌ای در ساوت لاون با جمهوریخواهان برجسته و حامیان نظامی آنان از جمله کالین پاول و جیمز بیکر ملاقات کردم تا نظر جمهوریخواهان محافظه کار همچون هلمز، کاسپر و اینبرگر و دانالد رامسفلد را برگردانند.

در مورد مسائل داخلی، سندی تارمن از ایالت آتلانتا و یکی از کارشناسان برجسته آمریکایی در زمینه بیماری ایدز را به ریاست اداره خط‌مشی ملی ایدز انتخاب کردم. از سال ۱۹۹۳، سرمایه‌گذاری ما در بخشهای HIV و ایدز تا ۶۰ درصد افزایش یافته و شش داروی جدید برای درمان ایدز و نوزده داروی جدید برای بیماریهای وابسته به ایدز، به تصویب رسیده بود.

در آخرین روز ماه آوریل، من و هیلاری برای رفتن چلسی به استنفورد در فصل پاییز به توافق رسیدیم. چلسی با توجه به روش خاص خودش از مدارس دیگری همچون هاروارد، ییل، پرینستون، براون، و ولزلی بازدید کرده و شرایط تحصیل و زندگی در هریک از آنها را مورد بررسی قرار داده بود. با توجه به نمره‌های خوبی که در مدرسه گرفته بود، همه آن مدارس، حاضر به پذیرش او بودند. هیلاری دوست داشت که چلسی تا حد امکان نزدیک خانواده باشد، ولی من می‌دانستم چلسی می‌خواهد هرچه ممکن است، دور از ما زندگی کند. دوست داشتم به هر جا دلش می‌خواهد برود و به تحصیل ادامه بدهد. با این حال، من و هیلاری دلمان برایش تنگ می‌شد. او در طول چهار سال زندگی در کاخ سفید، به مدرسه و کلاس باله رفته و دوستان متعددی یافته بود و بنابراین می‌توانست در مورد سرنوشت و آینده خود، تصمیم بگیرد.

گزارش شد که رشد اقتصادی در سال ۱۹۹۷، به ۵/۶ درصد (تقریباً ۷۵ میلیارد دلار) رسیده است، یعنی چهاربرابر آنچه در زمان ورود من به کاخ سفید بود. روز دوم ماه مه اعلام کردم که در این مدت در مورد

بیل کلینتون / ۹۳۳

تصویب لایحه تراز بودجه، با جینگریچ سخنگوی مجلس و سناتور لات، دست یافته‌ام. سناتور تام داشل نیز حمایت خود را از این توافق، اعلام داشت. دیک جیارد این کار را نکرد، ولی امیدوار بودم به محض بررسی لایحه، تصمیم خود را عوض کند.

در اواخر آن ماه، زمانی که بودجه به رأی گذاشته شد، ۶۴ درصد دموکراتهای مجلس، به ۸۸ درصد جمهوریخواهان مجلس پیوستند و به آن رأی مثبت دادند. در سنا نیز پس از اعلام حمایت تام داشل، دموکراتها با درصد بیشتری نسبت به جمهوریخواهان، با تصویب لایحه موافقت کردند و ۸۲ درصد دموکراتها و ۷۴ درصد جمهوریخواهان، به آن رأی مثبت دادند.

از طرف دموکراتها، انتقاداتی به من شد که چرا با جمهوریخواهان مذاکره کرده‌ام. آنها معتقد بودند حتی اگر چنین کاری نمی‌کردم، لایحه تراز بودجه در سال بعد به تصویب می‌رسید. دلیل آنان این بود که همه دموکراتها روی این برنامه کار کرده‌اند و با این رأی‌گیری، جمهوریخواهان نیز شریک و همکار به حساب می‌آیند. دموکراتها درست می‌گفتند، ولی فراموش کرده بودند که قصد ما افزایش بودجه آموزش عالی در طول پنجاه سال، خدمات درمانی برای پنج میلیون کودک، و حذف مالیات طبقه متوسط است.

پنجم ماه، مصادف با روز استقلال مکزیک بود. به همین دلیل به مکزیکو رفتیم. در مدتی کمتر از یک دهه، همسایگان ما درگیر جنگهای داخلی، کودتاها، دیکتاتورها، اقتصاد بسته و فقر بودند. ولی در آن سال، در همه کشورهای آن منطقه، غیر از یکی، دموکراسی برقرار بود و همه آنان شرکای تجاری ما به حساب می‌آمدند. ما دوبرابر آنچه به اروپا و ۵۰ درصد بیش از آنچه به آسیا کالا صادر می‌کردیم، به کشورهای آن منطقه می‌فرستادیم. با این حال، هنوز فقر در آن جوامع وجود داشت و مشکلاتی جدی در زمینه مواد مخدر و مهاجرت غیرقانونی با آنان داشتیم.

تعدادی از اعضای هیأت دولت را همراه با نمایندگانی از هر دو حزب به مکزیکو بردم تا قراردادهای تازه‌ای به منظور کاهش مهاجرت‌های غیرقانونی و قاچاق مواد مخدر در ریوگرانده به امضا برسانیم. زدیلو

رییس جمهور مکزیک، فردی لایق و معتبر بود که مشاورانی برجسته داشت. می دانستم آنچه از دستش برمی آید، برای اجرای مفاد قرارداد، انجام خواهد داد. با این حال، مواعی بر سر راه مذاکرات ما قرار داشت. از جمله اینکه مکزیک کشوری فقیرتر از آمریکا بود؛ مرزهایی طولانی بین دو کشور وجود داشت؛ و بسیاری از مهاجران برای یافتن کار و کسب درآمد مناسب به ایالات متحده می آمدند. کارهایی طاقت فرسا که درآمد کمی داشت و ساکنان ایالات متحده رغبتی به انجام آنها نشان نمی دادند. در مورد مواد مخدر نیز ما از آنها مراقبت می خواستیم. می دانستیم قاچاقچیان تعدادی از مسئولان مکزیک را خریده اند و دیگران را در صورت عدم همکاری، به مرگ تهدید کرده اند. تعدادی از افراد مرزی معمولاً پنج برابر حقوق سالانه خود را از قاچاقچیان می گرفتند تا تنها یک محموله قاچاق را نادیده بگیرند. در برابر خانه یکی از مأموران وظیفه شناس در شمال مکزیکو، لااقل صدبار گلوله شلیک شده بود. این موارد، مشکلات و موانع عمده ای به حساب می آمدند، ولی بر این باور بودم که قرارداد ما می تواند تا حدودی آنها را برطرف سازد.

در کاستاریکا - کشوری زیبا و بدون سازمان نظامی دائمی و شاید از معدود کشورهای مراعات کننده استانداردهای محیط زیست در جهان - خوزه ماریا فیگهرس، مهماندار اجلاس رهبران آمریکای مرکزی به منظور رسیدگی به مشکلات ملل آمریکای مرکزی و ساحل کاراییب و مذاکره در زمینه تجارت و محیط زیست بود. قرارداد نفتا به کشورهای آن منطقه آسیب زیادی رسانده و آنها را در مقایسه با مکزیک، از نظر تبادل کالا با ایالات متحده عقب نگه داشته بود. می خواستم آنچه از دستم برمی آید برای رفع این معضل اقتصادی انجام دهم. روز بعد از اجلاس، همین موضوع را در بریج تاون باربادوس، با نخست وزیر آن کشور، اوون آرتور که میزبان نخستین اجلاس سران کشورهای ساحل کاراییب با رییس جمهور آمریکا در منطقه خودشان بود، در میان گذاشتم.

در هر دو اجلاس، باز هم موضوع مهاجرت غیرقانونی، مشکل اصلی گفتگوها بود. بسیاری از ساکنان کشورهای آمریکای مرکزی و ساحل کاراییب، در ایالات متحده کار می کردند و برای افراد خانواده خود، پول می فرستادند. این امر، درآمد هنگفتی را نصیب این کشورهای کوچک

می‌کرد و رهبران آن کشورها نگران محدود کردن میزان مهاجرت‌ها توسط ایالات متحده بودند. البته پیشنهاد تحدید مهاجرت‌ها از سوی جمهوریخواهان مطرح شده بود و در نتیجه رهبران این کشورها از من می‌خواستند به آنان اطمینان دهم که با چنین طرح‌هایی موافقت نخواهم کرد. به آنها قول دادم، ولی افزودم که باید قوانین مهاجرت را اصلاح کنیم. در آخر ماه به پاریس پرواز کردم تا قرارداد همکاری ناتو با روسیه را امضا کنم. یلتسین به قولی که در فنلاند داده بود، پایبند ماند، در نتیجه؛ دشمن ناتو در دوران جنگ سرد، همکار این سازمان می‌شد!

پس از توقیفی کوتاه در هلند، برای شرکت در مراسم پنجاهمین سالگرد یادبود مارشال پتن، به لندن رفتم تا نخستین ملاقات رسمی را با تونی بلر نخست‌وزیر تازه انگلستان انجام دهم. حزب کارگر در برابر محافظه‌کاران به پیروزی بزرگی دست یافته بود. بلر در آن موقع جوانی واقع‌بین، مقتدر و کاملاً مناسب برای رهبری کشور انگلستان و حتی اتحادیه اروپا بود.

من و هیلاری در مهمانی شام بلر و همسرش جری در رستورانی در کنار رود تیمز حضور یافتیم. احساس می‌کردم بلر از دوستان قدیمی من است. رسانه‌ها از نزدیک بودن دیدگاه‌ها و سیاست‌های ما دچار شگفتی شده بودند. من نیز از دیدگاه‌های رسانه‌های انگلستان دچار شگفتی شدم. انگار خبرنگاران آمریکایی را همراه برده بودم! نخستین بار بود که احساس می‌کردم آنها قبول کرده‌اند که در سیاست‌های دموکرات‌های جدید، چیزی بیش از حرف زدن نهفته است.

روز ششم ژوئن، همزمان با سالگرد تولد ادرم، به خاطر فارغ‌التحصیل شدن دخترم، سخنانی در مدرسه سیدول فرندز ایراد کردم. در حدود یک قرن پیش، تدی روزولت نیز در مدرسه سیدول سخنرانی کرده بود، ولی من نقش متفاوتی داشتم، زیرا نه به‌عنوان رییس‌جمهور آمریکا، بلکه به‌عنوان یک پدر در آنجا حاضر بودم. از چلسی پرسیدم چه باید بگویم و او پاسخ داد:

- پدر، می‌خواهم سخنانی خردمندانه و مفصل بگویی. همه دختران از تو می‌خواهند خردمند باشی، ولی پسران تو را به خاطر حرف‌های خنده‌داری که می‌زنی، دوست دارند...

می خواستم سخنانم، هدیه‌ای برای او باشد. بنابراین شب پیش از سخنرانی تا ساعت سه بامداد بیدار ماندم، نوشتم و خط زدم و نوشتم و خط زدم و نوشتم...

به چلسی و سایر همکلاسانش گفتم: "افتخار و لذت شناختن شما و دلتنگی ناشی از جدایی، احساس من است... روزهای نخست ورود شما را به مدرسه، به خاطر می‌آورم و به دلیل پیروزیها و افتخاراتی که کسب کرده‌اید، احساس غرور می‌کنم. هرچند پدران و مادران، شما را برای همین پرورش داده‌اند که روزی منجر به جدایی و استقلال شود و به همین دلیل به شما افتخار می‌کنند، ولی بخشی از وجود ما همواره می‌خواهد شما را همان‌گونه در آغوش بفشارد که در زمان کودکی و هنگامی که نمی‌توانستید درست راه بروید، در بر می‌گرفت. بخشی از وجود ما می‌خواهد برایتان همان آوازهایی را بخواند که در آن زمان می‌خواند، مثل شب به خیر آقای ماه... یا جورج کنجکاو... یا موتور کوچک..."

هنگامی که چلسی برخاست و از پله‌ها بالا آمد تا گواهینامه خود را بگیرد، او را در آغوش گرفتم و گفتم که دوستش دارم. پس از پایان مراسم تعداد زیادی از والدین دانش‌آموزان از اینکه آنچه را آنها فکر می‌کردند بر زبان آوردم، سپاسگزاری کردند. سپس برای برگزاری مهمانی فارغ‌التحصیلی، عازم کاخ سفید شدیم. چلسی از اینکه همه کارکنان کاخ سفید برای تبریک گفتن به استقبال آمده بودند، شگفتزده شد.

مدتی پس از فارغ‌التحصیلی چلسی، توصیه کمیسیون مشاوره ملی در امور مذهبی را پذیرفتم که شبیه‌سازی انسان، امری غیراخلاقی است. همین توصیه را به کنگره ارائه دادم تا به تصویب نمایندگان برسد. این موضوع از هنگامی مورد توجه قرار گرفت که در اسکاتلند، گوسفندی به نام دالی، شبیه‌سازی شد. فناوری شبیه‌سازی و تولید مصنوعی از مدتی پیش در کشاورزی به منظور تولید داروهای گیاهی برای درمان سرطان، بیماری قند و سایر ناهنجاریها به کار می‌رفت و از پیامدهای مهم این فناوری، پیوند پوست و مغز استخوان در افرادی بود که دچار سانحه سوختگی شده بودند. همچنین برای پیوند مویرگها و رگهای قلب به کار می‌رفت. نمی‌خواستم به‌طور مستقیم در این امر دخالت کنم، ولی معتقد بودم شبیه‌سازی و لقاح مصنوعی در مورد انسان، می‌تواند گام بزرگی

به سوی تعالی بشر باشد. یک ماه پیش از آن، از ابتلای صدها سیاهپوست به بیماری سیفلیس در یک دهه پیش که قربانیان تبعیض نژادی و توطئه‌ای خطرناک بودند، اظهار تأسف کردم و از مردم پوزش خواستم. این توطئه توسط فرماندار آلاباما در توسکه گی به اجرا درآمده بود.

در اواسط ماه ژوئن به دانشگاه کالیفرنیا در سن‌دیوگو رفتم تا درباره ادامه چالشهای آمریکا با موضوع تبعیض نژادی سخنرانی و از پیشرفتهای حاصل شده در چند سال اخیر، قدردانی کنم. در آنجا اظهار کردم که باید آمریکای جدیدی برای ورود به قرن بیست و یکم بسازیم.

در اواخر ماه ژوئن، دنور میزبان اجلاس سالانه گروه هفت بود. به یلتسین قول داده بودم که روسیه به عضویت این سازمان درخواهد آمد، ولی وزرای اقتصاد و خزانه‌داری، مخالف این اقدام بودند، زیرا اقتصاد روسیه، بسیار ضعیف و وابسته به کمکهای جامعه بین‌المللی بود و وزرای مذکور معتقد بودند آن کشور نباید در تصمیم‌گیریهای مالی اظهار نظر کند. توصیه وزرا را در مورد عدم تصمیم‌گیری روسیه در امور مالی کاملاً درک می‌کردم، ولی در ضمن می‌دانستم که گروه هفت، سازمانی سیاسی نیز به حساب می‌آید و می‌تواند موجب تقویت یلتسین در داخل روسیه و در جامعه بین‌المللی باشد. علاوه بر آن، از همان موقع نام این سازمان را گروه ۸ گذاشته بودیم. همچنین با پذیرش روسیه به جمع اعضای این سازمان، می‌توانستیم برای تأمین نظرات وزرای اقتصاد و خزانه‌داری، از سایر کشورهای عضو بخواهیم در مورد مسائل مالی، به‌طور جداگانه و خارج از روند سازمان، با آن کشور به مذاکره بپردازند.

در همان زمان میرایمال کانسی که متهم به قتل دو مأمور سیا و مجروح کردن سه مأمور دیگر در سال ۱۹۹۳ در دفتر مرکزی این سازمان بود، از پاکستان به ایالات متحده منتقل شد تا محاکمه شود. این امر، تأکیدی بر قصد ما برای محاکمه کردن تروریستها در برابر قانون بود.

یک هفته بعد، پس از مذاکرات طولانی، مجلس نمایندگان به ایجاد روابط تجاری عادی با جمهوری خلق چین، رأی داد. هرچند تعداد آرای موافق، هشتاد و شش عدد بود، ولی مخالفت عده زیادی از محافظه‌کاران و لیبرالها را به دنبال داشت. آنها بر این باور بودند که حقوق بشر و تجارت جهانی در آن کشور رعایت نمی‌شود. من از جنبشهای آزادی‌طلبانه در

چین، حمایت می‌کردم و چندی پیش از تصویب این لایحه، از دالایی لاما، و یکی از فعالان حقوق بشر هنگ‌کنگ به نام مارتین لی دعوت کرده بودم که به کاخ سفید بیایند و نظرات مرا در مورد پشتیبانی از آزادی مذهب در تبت و دموکراسی در هنگ‌کنگ پس از ترک نیروهای انگلستان و واگذاری آن جزیره به چین، بشنوند. تصور می‌کردم روابط تجاری بتواند موجب مذاکراتی شود که پیامد آن، ورود چین به سازمان تجارت جهانی شود. در عین حال ترجیح می‌دادم چین به جای منزوی شدن، در ارتباط با جهان آزاد باشد. خوشبختانه مارتین لی با نظر من موافق بود و موضوع ارتباط تجاری ما با چین را پذیرفت.

مدتی پس از آن، به هوپ رفتم تا در مراسم خاکسپاری اورن گریشام (بادی) دایی نود و دو ساله‌ام که نقش مهمی در زندگی من بر عهده داشت، شرکت کنم. پس از ورود به هوپ، من و افراد خانواده او، شروع به تعریف ماجراهایی جالب از زندگی او کردیم. به گفته یکی از خویشاوندان، او نمک زمین و ادویه زندگی بود. به قول ویلیام وردزورث، بهترین بخش زندگی یک مرد خوب، اعمال کوچک محبت‌آمیز و عاشقانه او است. اورن در زمان کودکی و بی‌پدیری من، همه محبت‌هایش را نثارم کرد. در ماه دسامبر هیلاری هدیه‌ای به من داد که در آینده، غیبت چلسی را احساس نکنم: یک سگ خوش‌اخلاق و باهوش که نام آن را به یاد دایی خود، «بادی» گذاشتم.

در اوایل ژوئیه، من و هیلاری، و چلسی پس از گذراندن چند روز تعطیلی همراه با خوان کارلوس پادشاه اسپانیا و ملکه سوفیا، در مایورکا، به مادرید رفتیم تا در اجلاس ناتو شرکت کنیم. در آنجا مذاکرات ثمربخشی با خوزه ماریا ازنار رییس دولت اسپانیا داشتیم که قصد داشت اسپانیا را به ساختار ناتو وارد سازد. در آن اجلاس، ناتو رأی به پذیرش لهستان، مجارستان و جمهوری چک به عنوان اعضای جدید داد و با این کار به بسیاری از کشورهای دیگر القا کرد که درهای ناتو برای عضویت آنها و مشارکت در صلح، همواره باز است. از هنگام شروع دوران ریاست جمهوری، به گسترش ناتو اعتقاد داشتم و می‌دانستم این اقدام تاریخی، هم برای متحد شدن اروپا و هم برای اتحاد اعضای آن، لازم و مفید است. روز بعد، قرارداد مشارکت با اوکراین را امضا کردم و برای دیدارهای

کوتاه مدت از بخارست و کپنهاگ و ورشو، عازم رومانی، دانمارک و لهستان شدم. جمعیت زیادی به استقبال آمده بود. در لهستان، مردم به دلیل عضویت کشورشان در ناتو، به جشن و پایکوبی پرداختند. در بخارست در حدود ۱۰۰۰۰۰ نفر شعار "آمریکا! آمریکا!" می دادند تا حمایت خود را از دموکراسی و علاقه خود را به عضویت در ناتو اعلام کنند. در کپنهاگ، در یک روز درخشان، جمعیت حاضر به اندازه‌ای بود که به عنوان نخستین رئیس‌جمهور آمریکا که به آن کشور سفر می‌کند، دچار شگفتی شدم.

در اواسط ماه IRA دوباره آتش‌بسی را که در فوریه ۱۹۹۶ نقض شده بود، پذیرفت. تلاش زیادی برای جلوگیری از برخوردهای خصمانه کردم و این فرصتی برای همه ایرلندیها بود تا بتوانند آینده خود را در صلح و آرامش بسازند.

در اواخر ماه ژوئیه، هنوز در مورد برخی از بندهای لایحه بودجه با جمهورییخواهان به توافق دست نیافته بودیم. مشکل اصلی بر سر میزان و نحوه کاهش مالیات و تخصیص اعتبارات جدید بود. مشاوران اقتصادی ما به مذاکره با نمایندگان کنگره پرداختند و من به معضل دیگری توجه کردم که جنبه بین‌المللی داشت. هوای زمین واقعاً گرم شده بود و به منظور جلوگیری از این امر، چاره‌ای جز پذیرش استانداردهای بین‌المللی برای کاهش گازهای گلخانه‌ای نداشتیم. به همین دلیل، یک گردهمایی با حضور آل‌گور و سایر مقامات رسمی در دهکده اینکلاین در نوادا تشکیل دادیم تا در مورد دریاچه تاهو به بحث و گفتگو بپردازیم.

تاهو، ژرفترین، صافترین و تمیزترین دریاچه دنیا به حساب می‌آید، ولی با افزایش گرمای هوا، آلودگی محیط زیست و رفت و آمد بیش از اندازه، در معرض خطر قرار داشت. در کالیفرنیا و نوادا نمایندگان هر دو جناح از این گردهمایی استقبال و حمایت می‌کردند و از آل‌گور می‌خواستند هرچه می‌تواند برای برطرف کردن این معضل، انجام دهد.

روز آخر ماه، پس از ایراد سخنرانی در لاس‌وگاس در مجمع ملی فرمانداران همراه با فرماندار باب میلر و چندتن از همکاران برای بازی گلف با مایکل جوردن رفتیم. از دو هفته پیش اجازه یافته بودم که تمرینات را شروع کنم و در آن روز نیز زانوبند و مچ‌بند به پا داشتم و تصور

نمی‌کردم واقعاً نیازی به این کار باشد، بنابراین پیش از شروع بازی، آنها را در آوردم.

جوردن گلف‌باز برجسته‌ای بود و همان اندازه در این رشته مهارت داشت که در بسکتبال. در اواخر بازی، بخت همه ما یکسان بود، ولی مایکل جوردن برنده شد. او پس از پایان بازی به من گفت که اگر زانوبند و میچ‌بند می‌بستم، بهتر می‌توانستم ضربه بزنم و افزود:

- از نظر جسمی نیازی به آنها ندارید، ولی از نظر روحی و روانی، دارید!

واقعیت این است که در اواسط بازی، چند بار مجبور شدم تلفنی با کاخ سفید تماس بگیرم و در مورد لایحه بودجه با مشاورانم صحبت کنم، وگرنه ضربات بهتری می‌زدم.

روز بعد، مراسم باشکوهی با حضور همه اعضای کنگره و دولت که روی برنامه بودجه کار کرده و موجب تصویب آن شده بودند، برگزار شد. فضای مراسم و گفتگوها، گرم و صمیمانه بود. نمایندگان و اعضای هر دو حزب، به توافق دست یافته و خوشحال بودند. با این حال، وظیفه خود می‌دانستم که از همه دموکراتها و به‌ویژه تد کندی، جی راکفلر و هیلاری به دلیل تلاشهایشان در اختصاص بودجه مناسب برای خدمات درمانی و بهداشتی کودکان، سپاسگزاری کنم. علیرغم حلاوت و نشاط ناشی از تصویب لایحه، به یاد می‌آوردم که همه ما در آن دو سال، خنجر کشیده بودیم تا گلوی یکدیگر را پاره کنیم. حتی چند هفته پیش، ترنت لات در یکی از برنامه‌های تلویزیونی، به من ناسزا گفته بود. همان روز، آن برنامه دوباره پخش شد و لات که شرمنده می‌نمود، گفت: "اتفاقی است که افتاده... کوشیدم همه ناملايمات را به فراموشی بسپارم."

در ماه آوریل، جیم مک دوگال، حرفه‌ای خود را که به نفع استار و هیک ایوینگ زده بود، پس گرفت و به همین دلیل به زندان رفت. استار همین بلا را بر سر دیوید هیل آورد. محاکمه مک دوگال و هیل توسط استار، در تضاد با رفتاری بود که او با سوزان مک دوگال داشت، زیرا سوزان به دلیل عدم همکاری با استار، همچنان در زندان به سر می‌برد. پس از بازداشت، زدن دستبند و پوشاندن لباس ویژه زندانیان به سوزان، مدتی او را در زندان موقت نگاه‌داشتند و سپس علیرغم آسیب جسمی و

روحي، مدت چند ماه در سلول انفرادي در زندان فدرال محبوس شد. آنگاه او را به زندان لوس آنجلس منتقل کردند. مجبور بود بيست و سه ساعت از شبانه روز را در سلولي بدون پنجره بماند، لباس قرمز زندان را که ویژه قاتلان و کودک ربايان بود بپوشد، با زندانيان ديگر گفتگو نکند، به تماشاى تلويزيون نشيند، و حتى صداهايي را که از بيرون مي آمد، نشنود. به هر حال سازمانهاي حقوق بشر از اينکه او در شرايط دوران بربريت به سر مي برد، انتقادات زيادي کردند.

سالها بعد، هنگامي که کتاب "زني که حرف نزد" مک دوگال را خواندم، ستون فقراتم يخ زد. به هر حال، دوران اسارت او به سر آمد، ولي از دريافت پول هنگفتي که استار و هيک ايونگ به او پيشنهاده بودند تا شهادت دروغ بدهد، خودداري کرد. نمي دانم چگونه در برابر آنان ايستاد و مقاومت کرد، ولي رفتار او سپري در برابر حملات استار و کارکنانش شد.

روز ۲۵ ژوئن، واشينگتن پست گزارش داد که کنت استار به تحقيق در مورد پرونده اي پرداخته است که در آن ادعا مي شود دوازده تا پانزده زن، از جمله پائولا جونز، با من ارتباط نامشروع داشته اند. او گفته بود علاقه اي به نوع زندگي جنسي من ندارد و تنها مي خواهد از زنان پرسد که آيا درباره ماجرای وایت واتر سخني با آنان گفته ام يا نه. اما استار مجبور شد مأموران اف بي آي و ماليات دهندگان آمريکا را هم در مورد آنچه ادعا مي کرد علاقه اي به آن ندارد، تحت بازجوبي قرار دهد.

ماه اوت با خبرهاي خوب و بد، آغاز شد. ميزان بيكاري به ۴/۸ درصد رسيد که از سال ۱۹۷۳ به بعد، در پايين ترين حد بود. اين ميزان با توجه به اجماع نمايندگان هر دو حزب در تصويب لايحه تراز بودجه، پايين تر مي آمد. از سوي ديگر، جسي هلمز از اينکه بيل ولد فرماندار جمهوريخواه ماساچوست را به عنوان سفيرکبير آمريکا در مکزيک برگزيده بودم، رضاييت نداشت. او مدعي بود که بيل ولد به او توهين کرده است.

پس از دو سال وقفه، با افراد خانواده براي گذراندن تعطيلات ماه اوت، به مزرعه مارتا رفتيم و در خانه ديک فرايدمن، اتراق کرديم. جشن تولد من در آنجا برگزار شد و از هيلاري خواستم با من گلف بازی کند. او

هرگز گلف را دوست نداشت، ولی سالی یک بار به خاطر من، چند توپ را روانه سوراخها می‌کرد. چند بار هم با ورنون جوردن گلف بازی کردم. او برخلاف هیلاری، این بازی را دوست داشت.

در طول ماه اوت، به شدت دچار ناامیدی شدم. ایالات متحده نمی‌توانست موافقتنامه بین‌المللی جلوگیری از تخریب معادن را امضا کند، زیرا در سراسر دنیا ۱۵۳ میلیون دلار روی این معادن سرمایه‌گذاری کرده بود؛ در چند هفته پیش از آن، در سقوط یک هواپیمای حامل کارشناسان معدن در جنوب غربی آفریقا ۹ نفر کشته شده بودند؛ بیش از ۲۵ درصد کارشناسان معدن جهان را آموزش داده بودیم؛ و ۱/۵ میلیون معدن را در کشور تخریب کرده بودیم. علاوه بر آن در نظر داشتیم در سال ۱۹۹۹، ۱/۵ میلیون معدن دیگر را تخریب کنیم. هیچ کشور دیگری به اندازه آمریکا برای رهایی از خطرات معادن زمینی، تلاشی نکرده بود.

روز ۱۸ سپتامبر، من و هیلاری، همراه با چلسی به استنفورد رفتیم. می‌خواستیم زندگی او تا حد امکان، عادی باشد، بنابراین از مأموران امنیتی درخواست کردیم برای مراقبت، لباسهای معمولی بپوشند و از او فاصله بگیرند. از مراسم استقبال ویژه استنفورد، لذت بردیم و با سایر والدین ملاقات کردیم. سپس چلسی را به خوابگاه بردیم. چلسی خوشحال و هیجانزده می‌نمود، ولی من و هیلاری، اندکی اندوهگین و نگران بودیم. هیلاری می‌کوشید با کمک کردن به چلسی در مرتب کردن چمدانها و وسایل، نگرانی خود را پنهان کند. هنگامی که نماینده دانش‌آموزان اظهار داشت که "دل پدر و مادر برای فرزندانشان تنگ می‌شود، ولی تنها یک ماه و آن هم به مدت پانزده دقیقه..." همه خندیدیم. امیدوار بودیم راست بگوید، ولی دل ما واقعاً برای چلسی تنگ می‌شد. زمان رفتن فرا رسید. هیلاری آماده شد، ولی من نه. می‌خواستم برای صرف غذا در آنجا بمانم.

در آخرین روز ماه سپتامبر، در مراسم بازنشستگی ژنرال جان شالیکاشویلی شرکت کردم و مدال آزادی را به او دادم. او در مقام فرماندهی ناتو، در گسترش این سازمان، نقشی عمده داشت و در اموری همچون صلح و رهبری عملیات در بوسنی، هایتی، عراق، رواندا و تایوان مؤثر و قاطع عمل کرده بود. ژنرال هیوشلتون را به جانشینی او برگزیدم.